

بررسی نقش بازیگران سیاست خارجی در دوره پهلوی دوم (بر اساس مدل جیمز روزنا)

سیدحمید موسوی^۱

مالک ذوالقدر^۲

اصغر پرتوی^۳

چکیده

در این پژوهش، به منظور تبیین عوامل مؤثر بر تصمیم‌گیری در عرصه سیاست خارجی عصر پهلوی دوم، به بررسی تصمیم‌گیرندگان رسمی این عرصه پرداخته می‌شود. این پژوهش بر اساس مدل جیمز روزنا، پنج عامل مورد نظر این مدل یعنی عامل فردی، نقشی، دولتی، اجتماعی و بین‌المللی را مورد تفکیک و بررسی قرار می‌دهد. در این راستا، بازیگران عرصه سیاست خارجی این دوره، بازشناسی شده و قدرت و میزان تأثیرگذاری هریک در قالب متغیرهای پنج‌گانه روزنا مورد کنکاش قرار می‌گیرد. استبداد در عرصه تصمیم‌گیری در این دوره موجب تقلیل نقش سایر مؤلفه‌ها از جمله تصمیم‌گیرندگان بوروکراتیک سیاست خارجی کشور (قوه مجریه، دربار و قوه مقننه) شده بود و فعالیت این نهادها صرفاً در تأیید اوامر شاه خلاصه می‌شد. تصمیم‌گیرندگان به‌جای تصمیم‌گیری بر اساس اصول، خط‌مشی و قواعد سازمانی، خود را در مقابل فرد (شاه) پاسخگو می‌دانستند و معیار ارتقای افراد نیز نه بر اساس شایستگی و لیاقت، بلکه بر مبنای میزان وفاداری به شخص شاه سنجیده می‌شد. به اعتقاد نویسنده، در این دوره تصمیمات حوزه سیاست خارجی متأثر از عناصر شناختی و عموماً توسط شاه اخذ می‌شد و در بین متغیرهای پنج‌گانه دخیل، متغیر فرد و پس از آن، نظام بین‌الملل بیشترین تأثیر را در اخذ تصمیمات سیاست خارجی داشته‌اند.

▪ واژگان کلیدی:

ایران، پهلوی دوم، سیاست خارجی، بازیگران، جیمز روزنا، مدل پژوهشی.

درجه مقاله: علمی - پژوهشی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۰۲/۰۴ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۰۳/۱۰

^۱. دانشجوی دکتری علوم سیاسی (مسائل ایران)، دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان، زنجان - ایران
mousavi.pdr@gmail.com

^۲. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان، زنجان - ایران (نویسنده مسئول)

Malek_zolghadr@yahoo.com

^۳. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان، زنجان - ایران partovi_a@yahoo.com

مقدمه

در فرآیند تصمیم‌گیری، عمل‌گزینش از میان راهکارهای مختلف و جایگزین صورت می‌گیرد. این فرآیند در عرصه سیاست خارجی با ابهامات بیشتری نسبت به سایر تصمیم‌گیری‌ها روبه‌روست. شناخت عوامل دخیل و میزان تأثیرگذاری تصمیم‌گیران در کشورهایی که سابقه دموکراسی دارند، آسان‌تر است؛ چرا که ساختار و نقش‌های تصمیم‌سازی در این کشورها نهادینه شده است. اما در کشورهای غیردموکراتیک، با نوعی ابهام در این حوزه و اتکاء به نقش محوری فرد یا افراد تصمیم‌ساز روبه‌رو هستیم.

ساختار تصمیم‌گیری، به‌خصوص در عرصه سیاست خارجی دوره پهلوی دوم از موضوعاتی است که در ایران کمتر مورد توجه قرار گرفته است. هدف از این تحقیق، بررسی میزان قدرت هر کدام از مؤلفه‌های دخیل در تصمیم‌گیری عرصه سیاست خارجی دوره پهلوی دوم بر اساس مدل پژوهشی جیمز روزناست. بر اساس این مدل، تصمیم‌سازی خارجی یک کشور برخاسته از عوامل متعددی است که بسته به نوع کشور و ساختار سیاسی آن، با اولویت‌های مختلف در کنار هم گرد آمده‌اند. در چهارچوب تحلیلی جیمز روزنا، پنج متغیر فردی، نقشی، دولتی، اجتماعی و بین‌المللی مورد توجه قرار می‌گیرند. این پژوهش در پی بررسی قدرت تأثیرگذاری هر کدام از این مؤلفه‌ها در تصمیم‌سازی سیاست خارجی ایران در دوره مورد بحث است. در پژوهش‌های اندکی که در این عرصه وجود دارد، پژوهشگران عموماً جنبه‌های فردی و روانشناسانه شاه را مورد کنکاش قرار داده، یا به بررسی تطبیقی این دوره با دوره‌های دیگر پرداخته‌اند. مبانی نظری این پژوهش شامل رهیافتی ترکیبی از ابعاد خرد و کلان در عرصه سیاست خارجی پهلوی دوم است و تلاش شده تا مؤلفه‌های دخیل در تصمیم‌سازی این عرصه به‌صورت توأمان و پیوسته مورد بررسی و ارزشیابی قرار گیرند. برای دستیابی به این هدف، از مدل پیوستگی جیمز روزنا استفاده شده و پژوهش در چهارچوب این نظریه و در پنج بخش فردی، نقشی، دولتی، اجتماعی و بین‌المللی سامان یافته است. از دید این قلم، بررسی جایگاه قانونی و شدت و ضعف قدرت و هم‌چنین کارویژه هر کدام از متغیرهای تصمیم‌ساز و نهادهای ذیل آن در قالب مدل مزبور، بهتر می‌تواند ما را در بررسی میزان تأثیرگذاری این متغیرها در سیاست خارجی عصر پهلوی دوم راهنمایی نماید.

الگوی نظری جیمز روزنا

رفتار سیاست خارجی کشورها در دو سطح تحلیل، قابل بررسی است. در سطح تحلیل خرد، عوامل داخلی مورد بررسی قرار می‌گیرند و در سطح تحلیل کلان، نظام بین‌المللی مورد بررسی و

کنکاش واقع می‌شود. تئوری پیوستگی جیمز روزنا به دنبال تلفیق این دو سطح تحلیل است. روزنا در مقاله‌ای با عنوان "پیش‌نظریه سیاست خارجی"، زمینه اتصال دو سطح تحلیل را طرح‌ریزی نمود. در این نظریه، وی به مجموعه وسیعی از فرآیندهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و روانشناسانه اشاره کرده که بر رفتار خارجی جوامع تأثیر می‌گذارند (Rosenau, 1971: 96-97). این نظریه هر کدام از متغیرهای داخلی یا خارجی را توأمان و بدون تقلیل دیگری مورد بررسی قرار می‌دهد. ارائه متغیرهای مستقل، وابسته و واسطه‌ای، رفتار سیاسی هر دولت را بر اساس مجموعه‌ای از عوامل که به اولویت‌های مختلف در تصمیم‌گیری منجر می‌شود، تحلیل می‌کند (Rosenau, 1971: 9-11). به اعتقاد روزنا، رفتار کشورها در عرصه سیاست خارجی به‌طور هم‌زمان تحت تأثیر پنج عامل فرد، نقش، متغیرهای حکومتی و جامعه در سطح خرد و نظام بین‌الملل در سطح کلان قرار دارد (Rosenau, 1971: 98). روزنا معتقد است رهیافت‌های کلان و خرد، فرآیندها و عوامل مؤثر بر رفتار خارجی و سیاست خارجی را شناسایی می‌کنند، اما نشان نمی‌دهند که تحت چه شرایطی، کدام دسته از عوامل بر دسته دیگر غالب می‌شود (Rosenau, 1971: 97-98). به اعتقاد وی در کشورهای توسعه‌یافته، اولویت متغیرها به این شکل است که نقش، مسئولیت و جامعه بالاتر از همه و بعد از آن به ترتیب، دیوانسالاری، نظام بین‌الملل و شخصیت قرار می‌گیرند. این در حالی است که در کشورهای توسعه‌نیافته، با جابه‌جایی قابل توجه متغیرها روبه‌رو هستیم؛ به این ترتیب که متغیر شخصیت، بیشترین اهمیت را دارد و بعد از آن نظام بین‌الملل، جامعه و دیوان‌سالاری تأثیرگذارند (ازغندی، ۱۳۸۳: ۲۳۹). به اعتقاد او در کشورهای جهان سوم، متغیر فرد نسبت به سایر متغیرها از قدرت تأثیرگذاری بیشتری در تصمیم‌گیری‌ها برخوردار است.

متغیرهای الگوی پیوستگی روزنا

همان‌گونه که اشاره شد جیمز روزنا در تحلیل متغیرهای دخیل در سیاست خارجی کشورها به پنج عامل اشاره می‌کند که چهار متغیر (فرد، نقش، ساختارهای حکومتی و عوامل اجتماعی) را می‌توان در سطح تحلیل خرد قرار داد و یک عامل یعنی محیط بین‌الملل در سطح تحلیل کلان جای می‌گیرد. وی از آنجا که قائل به پیوستگی دو سطح تحلیل خرد و کلان می‌باشد، هر یک از عوامل پنج‌گانه مورد نظر خود را به‌عنوان یک عامل علی در کنار سایر عوامل تلقی می‌کند و به بررسی ارزش و تأثیر هر کدام از این متغیرها در شکل‌دهی به سیاست خارجی می‌پردازد.

۱. متغیر فرد

متغیر فرد عبارت از ویژگی‌های اختصاصی تصمیم‌گیرندگان است و شامل تمام جوانب تصمیم‌گیرنده اعم از استعدادها، ارزش‌ها و تجربیات اوست که وی را از دیگر تصمیم‌گیرندگان متمایز می‌سازد (Rosenau, 1971: 108). به اعتقاد روزنا، خصوصیات فرد بیشتر در کشورهای تازه‌استقلال یافته، توسعه‌نیافته و کوچک که فاقد نهادهای بوروکراتیک و نقش‌های سازمان‌یافته هستند، اهمیت می‌یابد (موسوی، ۱۴۰۰: ۳۳۱). از دید روزنا تصمیم‌های متخذه از ناحیه یک شخص نسبت به تصمیم‌های شخص دیگر در همان موقعیت، به‌خاطر توانایی‌ها و روحیات متفاوتشان تغییر می‌کند.

۲. متغیر نقش

نقش عبارت از تصویری است که یک دولت، حکومت و یا فرد می‌پندارد که باید بر اساس آن عمل نماید. یعنی نقش بر اساس ویژگی‌های رفتاری تعریف می‌شود که برخاسته از مسئولیت‌های سیاست‌گذاری یک بازیگر است. لذا هر فردی که چنین جایگاهی را پر کند، از او نیز رفتار مشابهی انتظار می‌رود (محمدی، ۱۳۸۹: ۲۶). جایگاه هر فردی در ساختار حکومت و مسئولیت‌ها و وظایفی که در این جایگاه از او انتظار می‌رود، بر تصورات وی و در نتیجه، تصمیمات او در سیاست خارجی تأثیرگذار است (Rosenau, 1996: 2). بین شخصیت و نقش، یک رابطه معکوس وجود دارد و نقش، ویژگی‌های شخصیتی را نیز محدود می‌کند. به هر اندازه که شخصیت قدرتمند باشد، از تأثیر نقش کاسته می‌شود و هر چه شخصیت ضعیف‌تر باشد، میزان تأثیرگذاری نقش افزایش می‌یابد.

۳. متغیر دولتی

سازمان‌های دولتی و کارشناسان و متخصصان درون یک تشکیلات معمولاً خطوط کلی تصمیم‌گیری، اولویت‌ها و خط‌مشی سیاست خارجی را تعیین می‌کنند. در تصمیم‌گیری‌ها عموماً ملاحظات سازمانی نیز در نظر گرفته می‌شود. شیوه به‌وجود آمدن و سازمان یافتن یک نظام سیاسی نیز می‌تواند تا حدودی مشخص‌کننده سیاست خارجی آن کشور باشد. تصمیم‌گیری غیرمتمرکز و تکثرگرایی نهادی در فرآیند سیاست خارجی حکومت‌های مردم‌سالار، باعث می‌شود آنها در مناسبات خارجی خود برای دستیابی به رفاه و منافع اقتصادی مردم، بیشتر به حل‌وفصل مسالمت‌آمیز منازعات روی آورند (Maos & Russet, 1968: 624-638).

۴. متغیر اجتماعی

به اعتقاد روزنا، متغیر اجتماعی تمامی جوانب غیردولتی یک جامعه را که در روند تصمیم‌گیری سیاست خارجی دخیل هستند شامل می‌شود. سیستم سیاسی-اجتماعی شامل نظام حزبی و گروه‌های ذی‌نفوذ، پارلمان و افکار عمومی است. در کشورهای دموکراتیک، جهت‌گیری‌های ارزشی عمده جامعه و وضعیت، شرایط و برنامه احزاب، محتوای آرمان‌های سیاست خارجی آن جامعه را مشخص می‌کنند.

۵. متغیر بین‌الملل

در تصمیم‌گیری سیاست خارجی، وضعیت محیط اطراف، شامل نظام منطقه‌ای، جهانی و قطب‌بندی‌های مختلف و هم‌چنین نظام‌های بازدارندگی و موازنه قوا یا توازن وحشت، در محاسبه تصمیم‌گیرندگان منظور می‌شود. اهمیت این متغیر تا حدی است که ساختارگرایان آن را تنها عامل تعیین‌کننده در شکل‌دهی به سیاست خارجی می‌دانند. به تعبیر دیگر، رفتار سایر کشورها و مؤلفه‌های پیرامونی در محیط بین‌الملل می‌تواند سیاست خارجی کشورها را تعیین کرده و گزینه‌های انتخاب در عرصه سیاست خارجی را به‌صورت مشروط تحت‌تأثیر قرار دهد (Rosenau, 1971: 109).

بررسی متغیرهای پنج‌گانه روزنا در سیاست خارجی عصر پهلوی دوم

در ابتدای سلطنت محمدرضا شاه پهلوی، ایران عموماً به علت اشغال قوای روس و انگلیس، سیاست خارجی فعالی نداشت. بعد از کودتای ۱۳۳۲ و اتحاد با آمریکا، سیاست موازنه مثبت، جایگزین موازنه منفی شد. در این دوره سیاست خارجی ایران شکلی پویا و فعال به خود گرفت. در ادامه به بررسی میزان تأثیرگذاری هر یک از مؤلفه‌های پنج‌گانه روزنا در سیاست خارجی پهلوی دوم می‌پردازیم.

تأثیرگذاری متغیر فرد

در بین سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ ش. به‌واسطه ضعف سیاسی شاه و دربار، نوعی فضای باز سیاسی در جامعه ایران حکم‌فرما بود، اما محمدرضاشاه پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بر نخست‌وزیران مسلط شد. ابتدا زاهدی را به این علت که آن‌گونه که باید سر تسلیم فرود نمی‌آورد، عزل نمود. نخست‌وزیران بعد از او کاملاً فرمانبردار شاه و مجری اوامر او بودند؛ جز علی‌امینی که تا اندازه‌ای استقلال عمل بیشتری داشت. شاه علاوه بر تعیین راهبردهای اصلی سیاست خارجی ایران،

جزئی‌ترین امور در این حوزه را هم مدیریت می‌کرد و معتقد بود که مشاوران، اغراض شخصی را بر منافع ملی مقدم می‌دانند. «از همین جهت به‌جای مشاورین مخصوص، اطلاعات خود را از منابع گوناگون به‌دست می‌آورم و پس از سنجش آنها، منحصرأً به نفع عموم ملت، تصمیم لازم را در هر مورد اتخاذ می‌کنم» (پهلوی، ۱۳۴۰: ۳۲۲-۳۲۱). وی معتقد بود که: «علت موفقیت من در کارهایم در این بوده است که با هیچ‌کس مشورت نمی‌کنم» (موسوی‌نیا، ۱۳۹۱: ۶۷).

به گفته شاپور بختیار، طرفداران سیاست انگلیس بعد از سال ۱۳۲۷ ش. به این نتیجه رسیده بودند که حل مسائل با یک نفر، بسیار سهل‌تر از طرف شدن با یک سیستم پارلمانی و نخست‌وزیری است. به همین دلیل، نه فقط شاه را تشویق به سلطنت، بلکه ترغیب به حکومت می‌کردند. لذا شاه یکه‌تاز میدان شد و برای هر کس که تمایل داشت، فرمان نخست‌وزیری صادر می‌کرد یا او را عزل می‌نمود و مجلس نیز بدون هیچ عکس‌العملی در جهت تأمین منویات شاه حرکت می‌کرد (علی‌اکبری‌بایگی، ۱۳۸۴: ۷۳).

شاه حتی نقش نهادهای تصمیم‌گیر داخلی را نیز تقلیل می‌داد. عبدالمجید مجیدی رئیس سازمان برنامه و بودجه می‌گوید: «علی‌حضرت به من فرمود: من تصمیم گرفتم دو اصل دیگر به انقلاب اضافه کنم؛ تسری تأمین اجتماعی به همه مردم و تعمیم بیمه درمانی به سال‌خوردگان بی‌بضاعت. شما بروید و این دو اصل را اعلام عمومی کنید که این دو اصل به انقلاب شاه و مردم اضافه شده و توضیحاتش را هم بدهید»^۱.

احمد میرفندرسکی آخرین وزیر خارجه شاه، وزارت خارجه را وزارت خارج از امور می‌خواند؛ چرا که همه‌چیز باید به تأیید شاه می‌رسید: «علی‌حضرت نه‌تنها طراح سیاست خارجی ایران بود؛ بلکه دستگاه دیپلماسی را هم رهبری می‌کرد ... به‌طور کلی بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، مرکز قدرت از هیأت دولت تدریجاً به علی‌حضرت منتقل شد و از زمان انقلاب سفید، این انتقال سریع‌تر شد» (میرفندرسکی، ۱۳۸۲: ۱۸۴-۱۷۷). بدین ترتیب، شاهان پهلوی منظومه قدرت را تشکیل می‌دادند و در نهایت، هر حرکت در جهت خلاف کانون منظومه را از صحنه سیاست خارج می‌کردند. شاه غایت تمام کارهاست و همه مردم، بدون توجه به منشأ طبقاتی و علایق خود، باید به‌اجبار در برابر او تمکین کنند (ازغندی، ۱۳۷۴: ۹۶۲).

در گزارش‌های وزارت خارجه آمریکا در سال ۱۳۴۴ ش. به نقش شاه در تصمیم‌گیری‌ها اشاره شده است: «شاه کنونی فقط پادشاه نیست. در عمل نخست‌وزیر و فرمانده کل نیروهای

۱. گفتگو با عبدالمجید مجیدی، مشاور و رئیس سازمان برنامه و بودجه (۵۶-۱۳۵۱ ش). تهران: گام نو، ۱۳۸۱: ۱۱۷-۱۱۶). مندرج در پایان‌نامه دکتری سید رضا موسوی‌نیا، ۱۳۹۱، *الگوهای تصمیم‌گیری در سیاست خارجی ایران؛ بررسی مقایسه‌ای دوران پهلوی دوم و جمهوری اسلامی*، دانشگاه علامه طباطبائی.

مسلح نیز هست. تمام تصمیمات مهم را یا خود اتخاذ می‌کند یا باید پیش از اجرا به تصویب او برسد. نمایندگان مجلس را او برمی‌گزیند. تصویب نهایی در مورد لوایحی که به تصویب مجلس نیز می‌رسد با اوست» (میلانی، ۱۳۸۰: ۲۲۴). به گفته علم، «مسائل مربوط به سیاست خارجی، ارتش و سیاست نفتی ایران همه در انحصار کامل شاه بود» (علم، ۱۳۷۱: ۱۲۹).

شاه در سال‌های پایانی حضور بریتانیا در منطقه، دائماً به آمریکایی‌ها گوشزد می‌کرد که منافع آمریکا در خلیج فارس با خروج بریتانیا بیشتر محقق می‌شود و این منطقی‌ترین راه جلوگیری از نفوذ و رخنه روس‌ها در منطقه است (علم، ۱۳۷۱: ۷۰). اما از مدت‌ها قبل، در فکر آن بود که روزی جایگزین بریتانیا در منطقه شود و شاید تقویت توان دفاعی و دریایی کشور به همین منظور بوده است. او دو سال بعد از خروج بریتانیا از خلیج فارس، به خبرنگار نیوزویک می‌گوید: «در سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۵۹ اندیشیدن به این مسأله را آغاز کردم و به این نتیجه رسیدم که انگلستان نمی‌تواند برای همیشه نقش ژاندارم منطقه را بازی کند» (رایت، ۱۳۸۳: ۷۰). در خاطرات علم در ارتباط با خروج انگلستان و سیاست‌گذاری در این خصوص، چنین آمده است: «پیشنهاد کردم در این رابطه کمیسیون ویژه‌ای تشکیل دهیم تا تحولات را زیرنظر داشته باشد و پیشنهادهایی برای خط‌مشی آینده بدهد. شاه پاسخ داد: خودم برای این کار کافی هستم» (علم، ۱۳۷۱: ۱۱۵). وقتی پیشنهادات سازمان‌ها، وزراء، نمایندگان و رجال سیاسی به دفتر مخصوص ارائه می‌شد، دفتر مخصوص مورد مذکور را با دستور شاه، تحت عنوان «اوامر ملوکانه» جهت اجرا به نخست‌وزیر ارجاع می‌نمود. به مرور زمان، بسیاری از امور که می‌بایست از مجرای قانونی انجام می‌گرفت، به شاه ارجاع می‌شد و او نیز «اوامر ملوکانه» در آن مورد صادر می‌کرد (علی‌اکبری‌بایگی، ۱۳۸۴: ۶۷). کمتر مسأله‌ای به مسئولان مربوطه و کارشناسان ارجاع می‌شد و وقتی شاه در جلسه کابینه حضور پیدا می‌کرد، همه منتظر بودند او حرف آخر را بزند.

وزیران بدون هماهنگی با نخست‌وزیر یا مجلس، منصوب یا معزول می‌شدند. برخی از وزیران نیز یکدیگر را قبول نداشتند یا به هم احترام نمی‌گذاشتند. برای مثال، «شاهنشاه فرمودند: دستور دادم وزرای کشور و آبادانی و مسکن عوض شوند. زیرا این احمق‌ها به یکدیگر فحش داده و بعد به من تظلم کرده‌اند» (علی‌اکبری‌بایگی، ۱۳۸۴: ۷۴). به اعتقاد آنتونی پارسونز، «شاه به معنای رژیم بود و پادشاه و کشور معنای مترادفی داشتند. شاه در مرکز دوایری قرار داشت که نقطه ارتباط آنها با یکدیگر فقط شخص شاه بود. دربار، خانواده سلطنتی، دولت، سیستم حکومت‌های محلی یا استانداران، نیروهای مسلح، ساواک و پلیس همه به‌طور مستقل عمل می‌کردند و به‌طور جداگانه و مستقیم با شاه تماس داشتند و از شاه فرمان می‌بردند» (پارسونز،

۱۳۶۳: ۴۱). امیرعباس هویدا در پاسخ به شخصی که از شاه به‌عنوان شخص اول مملکت یاد کرد، می‌گوید: «مگر ما شخص دومی هم در این مملکت داریم که شما از شاهنشاه به‌عنوان شخص اول نام می‌برید؟ همه ما مطیع و فرمانبر اعلی‌حضرت هستیم و شخص دومی در این مملکت وجود ندارد» (پارسونز، ۱۳۶۳: ۱۰۱). محمدرضاشاه در مورد ضرورت به‌کارگیری زور و فشار برای اعمال تصمیمات خود چنین می‌گفت: «برای انجام کارها در ایران نیاز به مشورت با دیگران نیست. هیچ کس حق ندارد در تصمیمات ما دخالت نماید و در مقابل ما قد علم کند. در این کشور، این منم که حرف آخر را می‌زنم، واقعیتی که فکر می‌کنم بیشتر مردم با خوشحالی می‌پذیرند ... اگر وزیریم دستوراتشان را بی‌درنگ و بدون تأخیر انجام می‌دهند، فقط بدین علت است که متقاعد شده‌اند هر چه من می‌گویم، درست است» (علم، ۱۳۷۱: ۶۱۷). تدام این روند و از جمله خصوصیات محیطی و فرهنگ سیاسی ایران، شاه را بر آن داشت که در عرصه بین‌المللی نیز به بلندپروازی‌هایی مبادرت ورزد؛ ایفای نقش ریاست بر اوپک و تعیین قیمت نفت، کمک به کردهای عراقی علیه رژیم بعثی، لشکرکشی برای سرکوب شورشیان ظفار (عمان)، ارسال اسلحه به دولت زیاده‌بار در سومالی، حیاتی شمردن اقیانوس هند برای امنیت ملی ایران، کمک به مؤسسه‌ها و مراکز غربی مثل کارخانه کروپ، کمک دویست‌میلیون دلاری به بانک جهانی، کمک ۵۸۰ میلیون دلاری به صندوق بین‌المللی پول، برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، اظهارنظر در باره وقایع بین‌المللی و ارائه طرح برای مدیریت جهانی از جمله این اقدامات بود (واعظ، ۱۳۸۸: ۲۴).

نخبگان درباری نیز محرمان خانواده شاهی تلقی می‌شدند و در نظام سیاسی، مهم‌ترین فرمان‌ها را صادر می‌کردند. از بین آنها، وزیران دربار و علی‌الخصوص اسدالله علم از نظر اهمیت و رده‌بندی، از مقام و منزلت و نفوذ زیادی برخوردار بود (ازغندی، ۱۳۷۴: ۹۶۶). علم از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶ ش. در مقام وزیر دربار حضور داشت. او علی‌رغم نفوذ و توانش در بیان واقعیت‌ها، نمی‌توانست هر مطلبی را به شاه بگوید. خاصه آنکه آن موضوع در حوزه نظامی باشد (موسوی‌نیا، ۱۳۹۱: ۷۲). شاید بتوان گفت شاه در خلوت خود به ایده‌ها و مشورت‌های علم بیش از دیگران توجه می‌کرد؛ چرا که هیچ‌گاه عادت نداشت پیشنهادهای دیگران را حتی اگر بسیار مفید و صحیح به نظر می‌رسیدند، در مقابل آنها تأیید کند و تحقیر دیگران برای او یک عادت رفتاری شده بود (موسوی‌نیا، ۱۳۹۱: ۷۳).

امیرعباس هویدا نیز از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۵ ش. نخست‌وزیر بود و شاه به او اعتماد داشت، اما هرگز به وی و دولت او اجازه دخالت در سیاست خارجی را نمی‌داد: «به وزارت خارجه گفته‌ام که هیچ مقامی غیر از خود من حق ندارد در کارهای وزارت خارجه مداخله کند، حتی به برادر هویدا

که نماینده ما در سازمان ملل است، دستور دادم حق ندارد به نخست‌وزیر گزارش بدهد» (علم، ۱۳۷۱: ۵۲۳). لذا مسائل مربوط به سیاست خارجی، امنیت ملی، نفت، گاز، انرژی اتمی و ارتش هرگز در هیأت‌وزیران مورد بحث قرار نمی‌گرفت و شاه هیچ‌گونه بحثی را در باره این لوايح تحمل نمی‌کرد (میلانی، ۱۳۸۰: ۲۹۴).

در خانواده شاه، همسر او دومین شخصیت در نهاد سلطنت و از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود و در بسیاری از سفرهای خارجی، او را همراهی می‌کرد. سومین شخصیت حائز اهمیت در نهاد سلطنت و دربار، اشرف پهلوی بود؛ اما شاه نفوذ سیاسی وی را کاهش داد. سوءسابقه اشرف نزد افکار عمومی از لحاظ فساد مالی و درگیری با دولت مصدق در گذشته، موجب ممانعت شاه از ورود وی به مسائل سیاسی می‌شد (موسوی‌نیا، ۱۳۹۱: ۷۹).

تأثیرگذاری متغیر نقش

تأثیرگذاری نقش بر تصمیم‌گیری را می‌توان در الزام‌های رفتاری پست بر صاحب‌منصبان و مسئولان مشاهده نمود. به این صورت که محدودیت رفتاری را برای تصمیم‌گیرندگان ایجاد نموده و گزینه‌های پیش‌روی آنها را کاهش می‌دهد. همچنین به رفتارهای تصمیم‌گیرندگان شکل داده و رویه ثابتی را در اخذ تصمیمات ایجاد می‌کند. منابع فردگرایانه و نقش‌گرایانه یک‌دیگر را کنترل می‌کنند و بین این دو همواره رابطه معکوس وجود دارد؛ یعنی هر چه تأثیرگذاری فرد بیشتر باشد، از تأثیر نقش کاسته می‌شود و اگر تأثیر متغیر فرد کاهش یابد، تأثیر متغیر نقش بیشتر خواهد شد. از سوی دیگر، اشخاص در کشورهای استبدادی با تعریف وسیع از نقش خود، محدودیت‌ها و قیدوبندهای مسئولیت خود را کاهش می‌دهند.

در ساختار حقوقی قدرت در دوره پهلوی دوم، نهادهای عمده تصمیم‌گیر در حوزه سیاست خارجی، نهاد سلطنت، مجلس شورا و هیأت‌وزیران (و وزارت خارجه) بودند که در این میان، شاه بر طبق اصل ۲۷ قانون اساسی مشروطیت، مستقلاً حق انشای قانون داشت و می‌توانست لایحه به مجلس تقدیم کند. طبق این اصل، پیشنهادات شاه پس از رعایت سه شرط تصویب مجلس، عدم مغایرت با موازین شرعی و توشیح شاه می‌توانست به قانون تبدیل شود (واعظ، ۱۳۸۸: ۱۴). «فرمان‌فرمایی کل قشون بری و بحری»، «اعطای درجات نظامی و نشان و امتیازات افتخاری»، «انتخاب مأمورین دواير داخلی و خارجی» و «حق انحلال هر یک از مجلسین و یا هر دو مجلس در آن واحد» از جمله اختیاراتی بود که قانون اساسی مشروطیت به شاه داده و اقتدار بالایی را برای وی در سیاست خارجی ایجاد کرده بود.

فقدان آزادی عمل برای تصمیم‌گیرندگان حوزه سیاست خارجی در دوره پهلوی دوم، نه برخاسته از الزام‌های مسئولیتی، بلکه ناشی از عدم تفویض اختیار تصمیم‌گیری بود. به این معنا که فرد تصمیم‌گیرنده قبل از اینکه در چارچوب خط‌مشی و ایدئولوژی و اهداف سازمان یا حزب محصور باشد، خود را به فرد اول تصمیم‌گیرنده در امور سیاست خارجی یعنی شخص شاه پاسخگو می‌دانست. یعنی مسئولان فاقد هرگونه اختیار تصمیم‌گیری بودند و فقط شخص شاه بود که چارچوب‌های کلی سیاست خارجی را تدوین و اعلام می‌نمود. به بیان دیگر، درخصوص تصمیم‌سازی در حوزه سیاست خارجی باید به مطالعه ویژگی‌های شخص تصمیم‌گیرنده (شاه) و الزامات نقش بر رفتار وی پرداخت.

یکی از تصورات پهلوی دوم از نقش خودش این بود که می‌بایست غربی‌ها و به‌خصوص آمریکا او را تأیید کنند و به‌لحاظ روانی در خود نیاز مستمری به تأیید غربی‌ها می‌دید. لذا بارها به بازنگری وظایف خویش از دریچه انتظارات غربی‌ها می‌پرداخت و همین امر شکاف بین قدرت سیاسی و قدرت اجتماعی در داخل ایران را غیرقابل جبران تر می‌ساخت. شاه برای جبران این کمبودها، به برقراری رابطه شخصی با رؤسای جمهور آمریکا مبادرت می‌کرد (واعظ، ۱۳۸۸: ۳۲).

قانون اساسی و متمم آن به این امید که از قدرت‌طلبی‌های شاه و دربار جلوگیری کرده و بر قوه مجریه نظارت نماید، قدرت بسیاری به مجلس داده بود. اما بنا به علل و عوامل ساختاری متعددی، فعالیت مجلس به تدریج محدود شد و نمایندگان، کارایی قانونی خود را از دست داده و به‌جای دفاع از حقوق موکلان خود به عمل در راستای حفظ سلطنت و نوکری شخص شاه پرداختند (ازغندی، ۱۳۷۴: ۹۷۳)؛ تیراندازی به سوی شاه در سال ۱۳۲۷ ش. بهانه لازم را فراهم کرد. مجلس مؤسسان تشکیل شد و در هجدهم اردیبهشت ۱۳۲۸، اصل ۴۸ قانون اساسی منسوخ اعلام شد و اصل جدیدی به تصویب رسید که اجازه انحلال مجلس شورای ملی و مجلس سنا را به‌صورت جداگانه یا حتی توأمان به شاه می‌داد. تا آن تاریخ، مجلس فقط با اجازه نمایندگان می‌توانست منحل شود. لذا «اصل قدرت ناشی از اراده شاه» جایگزین «قدرت ناشی از اراده ملی» شد و از این تاریخ به بعد، روزبه‌روز بر دخالت شاه در مجلس افزوده گشت (علی‌اکبری‌بایگی، ۱۳۸۴: ۷۰).

تأثیرگذاری متغیر دولتی

بخش عمده متغیر دولتی دخیل در امر تصمیم‌گیری حوزه سیاست خارجی را می‌توان در وزارت خارجه، هیأت دولت و مجلس خلاصه نمود. دیپلمات‌ها و کارکنان وزارت خارجه موظف بودند تا

اطلاعات مورد نیاز را برای وزیر استحصال کنند و وزیر یا قائم مقام وی این اطلاعات را به صورت روزانه در اختیار شاه قرار می‌داد. در عمل، بسیاری از وظایف تخصصی وزارت خارجه توسط سازمان‌های اطلاعاتی و نظامی وابسته به شاه انجام می‌شد. فریدون زند فرد معتقد است که شاه در مسافرت‌های خارجی تنها برای خالی نبودن عریضه، هیأتی از مقامات وزارت خارجه را با خود می‌برد، اما در تصمیم‌گیری‌ها اصلاً آنها را دخیل نمی‌کرد و حتی طرف مشورت نیز قرار نمی‌داد (موسوی‌نیا، ۱۳۹۱: ۷۷). عباس آرام در این خصوص می‌گوید: «شاه در مسافرت‌های رسمی به خارج، هیچ‌گاه رعایت شئون و احترام من را که وزیر خارجه بودم نمی‌کرد و شخصاً با رؤسای کشورها وارد مذاکره سیاسی می‌شد. به من دستور می‌داد در بیرون اتاق مذاکرات باقی بمانم و تأکید می‌کرد خودم بهتر می‌دانم چگونه مذاکره کنم» (مهران، ۱۳۸۷: ۲۷۰). عملاً وزارت خارجه همانند ارتش به ابزاری برای اجرای تصمیمات شاه بدل شده و به سفیران ایران در کشورهای بیگانه فرمان داده شده بود که «از مراجعه مستقیم به نخست‌وزیری اجتناب ورزند»، چرا که شاه به وزیر خارجه (دکتر جلال عبده) گفته بود: «وزیر امور خارجه واقعی خود من هستم و شما فقط مجری اوامر خواهید بود» (واعظ، ۱۳۸۸: ۱۷).

در حکومت پهلوی دوم، مجلسی که باید به‌عنوان تصمیم‌گیرنده مسائل اساسی مملکت قلمداد شود، آلت‌دستی بیشتر در دست شاه نبود. علاوه بر آنکه نمایندگان مجلس بر اساس انتخابات نامیshi وارد پارلمان می‌شدند، مسائل مطروحه و تصمیمات نیز از قبل به آنها دیکته می‌شد. مخالفت نمایندگان مورد عتاب شدید قرار می‌گرفت و حتی ممکن بود نماینده در دوره‌های بعد نتواند به مجلس راه پیدا کند. برای مثال، در پی مخالفت چهار تن از نمایندگان حزب پان‌ایرانیست با گزارش جدایی بحرین از ایران، آنها در دوره بعد موفق به ورود به مجلس نشدند (خسروی، ۱۳۸۴: ۱۳۰).

در رژیم شاه، کابینه به‌عنوان عامل اجرای نیات و مقاصد شاه بدون چون‌وچرا عمل می‌نمود. علم در یادداشت‌های خود می‌نویسد: «از سال ۱۳۴۱ ش. / ۱۹۶۲ م. به بعد سیاست خارجی، دفاعی و مسائل نفتی را شاه شخصاً سرپرستی می‌کند و متصدیان امر مستقیماً به او گزارش می‌دهند و از او دستور می‌گیرند. سران، سیاستمداران و سفیران کشورهای بزرگ و یا مهم از نظر ایران، می‌دانند که مسائل اصلی را باید با شاه در میان نهند و تماس با وزارت خارجه یا دستگاه‌های دیگر سودی ندارد. به این ترتیب، شاه کانون اصلی تدوین سیاست کشور در همه زمینه‌ها می‌شود و قدرتی بی‌سابقه به‌دست می‌آورد» (علم، ۱۳۷۱: ۹۰). لذا کابینه نه یک هیأت سیاست‌گذار، بلکه مجری

تصمیمات شاه بود و اگر برخی از اعضای کابینه در طرز فکر شاه مفید واقع می‌شدند، به این علت بود که به‌عنوان فرد و نه به‌عنوان یک عضو کابینه، مورد توجه شاه قرار داشتند.

شاه نیز به طرق مختلف به توسعه قدرت خود در حوزه سیاست خارجی می‌پرداخت؛ از جمله موظف نمودن سفرای ایران به ارسال گزارش‌های روزانه با «تلکس رمزدار» به وزارت خارجه، گماردن اشخاصی با ضدیت شدید نسبت به یک‌دیگر در مصدر امور مربوط به سیاست خارجی (برای مثال، گماردن اردشیر زاهدی در سمت وزیر خارجه و انتصاب هویدا به‌عنوان نخست‌وزیر که با یک‌دیگر خصومتی دیرینه داشتند) و همچنین حفظ برتری اطلاعاتی بر وزراء که از راه‌های متعدد و با متنوع نمودن منابع خبری و گماردن مأمور ویژه اطلاعاتی در سفارتخانه‌های مهم حاصل می‌شد (واعظ، ۱۳۸۸: ۱۵).

در دوران پهلوی دوم، همه‌چیز فرمایشی و «به فرموده» شده بود. دولت هم در آن زمان همین مشکل را داشت. کار کارشناسی اساساً فلج شده بود و همه گوش به فرمان، وابسته و بله‌قربان‌گو بودند. شاه هم یک نفر بود که باید همه را اداره می‌کرد. البته مسئول این روند خودش بود، اما در نهایت سبب شد دیگر نتواند کاری انجام دهد (میثمی، ۱۳۸۹: ۲۱).

تأثیرگذاری متغیر اجتماعی

سابقه حزب سیاسی در ایران در چارچوب تعاریف مرسوم و متداول آن، از بیش از یک قرن تجاوز نمی‌کند. در دوره رضاخان با شعار «زبان می‌بُرم و قلم می‌شکنم» خفقان گسترده‌ای در کشور حاکم بود. اما در سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ش. ایران به‌واسطه ضعف حاکمیت سیاسی، از نعمت آزادی مطبوعات و احزاب برخوردار شد و احزاب از جمله حزب توده در این مدت رشد کردند.

اوضاع جنگ سرد منجر به همراهی آمریکا با شاه و انگلیس و سرانجام کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شد. سرکوب حزب توده بعد از کودتا شدت گرفت و حزب ناچار به فعالیت زیرزمینی روی آورد. به‌منظور سرکوب مخالفان و ایجاد ترس و وحشت در جامعه، سازمان‌های امنیتی پدید آمدند که هم مراقب یک‌دیگر بودند و هم جدا از یک‌دیگر، شئون مختلف حیات سیاسی و اجتماعی ایرانیان را زیرنظر داشتند (حسنی‌قره‌تپه، ۱۳۹۵: ۱۳۸). شاه بحران‌های اجتماعی و سیاسی را که از سال ۱۳۳۹ش. تا سال ۱۳۴۲ش. به‌رهبری جبهه ملی دوم آغاز شده بود، به کلی سرکوب کرد. مخالفت دیگری با شاه از محافل مذهبی برخاست که این مخالفت هم سرکوب شد. پس از این سرکوب‌ها، حزب توده، مشی مسلحانه و چریکی را انتخاب نمود که تشدید سرکوب بی‌رحمانه حکومت را در پی داشت (بهروز، ۱۳۸۱: ۸۳-۸۰). شاه بعد از کودتای

۲۸ مرداد، مدرنیزاسیون در حوزه اقتصادی و هم‌چنین اصلاحات در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی را آغاز کرد. این اصلاحات به دنبال گزارش سازمان سیا در نوامبر ۱۹۵۸ روی داد که طی آن اعلام شد که اگر شاه یک برنامه اصلاحی را آغاز نکند، سرنگون خواهد شد. در این برنامه تأکید شده بود که باید به شاه فشار آورد تا به‌منظور جلوگیری از پیروزی کمونیست‌ها در ایران این اقدامات را انجام دهد. با آغاز برنامه‌های اصلاحات (انقلاب سفید)، شوروی ضمن تأیید آن، مخالفان را «مرتجع» خواند و سبب مخالفت آنها را ضدیت با پیشرفت و ترقی مردم ایران معرفی کرد. با موضع‌گیری شوروی در جریان قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به نفع رژیم پهلوی، طرح سیاست خارجی جدید پهلوی دوم از اوایل دهه ۴۰ شمسی، با عنوان «سیاست مستقل ملی» آغاز شد (منتظری، ۱۳۹۳: ۲۲).

برخلاف احزاب کمونیستی و ناسیونالیستی، در دوره پهلوی دوم شاهد شکل‌گیری نوعی از تشکل‌های سیاسی توسط وزرا، درباریان و افراد نزدیک به آنها هستیم که گاه از آنها به‌عنوان «احزاب دولتی» نیز یاد می‌شود. حزب وطن (سید ضیاءالدین طباطبایی)، حزب دموکرات ایران که اکثر کرسی‌های مجلس پانزدهم را تصاحب کرد (احمد قوام)، حزب مردم (اسداله علم)، حزب ملیون (منوچهر اقبال) و حزب ایران نوین (حسنعلی منصور) از این دسته‌اند. سرانجام حزب رستاخیر نیز با ادغام و جذب حزب ایران نوین و حزب مردم و برچیدن سایر تشکل‌ها، در سال ۱۳۵۳ ش. به‌عنوان تنها حزب مجاز در راستای حرکت به سمت نظام تک‌حزبی به دستور شاه تأسیس شد.

شاه در سال‌های آخر سلطنت خود هیچ صدای مخالفی را برنمی‌تابید. برای مثال، در زمان تأسیس حزب رستاخیر گفت: «هر کسی وارد این تشکیلات سیاسی نشود، دو راه پیش روی دارد؛ یا توده‌ای است که جایش در زندان است یا فردا با کمال میل گذرنامه‌اش را در دستش می‌گذاریم و به هر جایی که دلش خواست، می‌تواند برود، چون ایرانی نیست و وطن ندارد» (علی‌اکبری‌بایگی، ۱۳۸۴: ۷۵).

احزاب دوره پهلوی دوم را عموماً می‌توان در سه طیف چپ، ملی و دولتی جای داد. در میان احزاب ایران در این دوره، حزب توده قرابت معنایی و ساختاری بیشتری با احزاب مدرن داشت، اما فعالیت آن را باید خارج از چارچوب منافع ملی دانست. احزاب ملی دچار عمر کوتاه و عدم‌مدیریت در سطح کلان بودند و احزاب دولتی چون از بالا به پایین به‌وجود آمدند، عموماً به‌مثابه ارگانی تبلیغاتی و توجیه‌گر سیاست‌های دستگاه حاکم بودند (نادری‌باب‌اناری، ۱۳۸۸: ۲۷).

با مروری بر عملکرد احزاب در دوره مورد بحث، می‌توان دریافت که در این دوره، احزاب دولتی با بودجه دولت و دربار و تحت نظارت، نفوذ و دخالت شدید ساواک در مسیر خواست و میل شاه حرکت می‌کردند و در مجلس شورای ملی، به وسیله‌ای برای مشروعیت دادن به «اوامر

ملوکانه» مبدل شده بودند. در رأس این احزاب، حزب ایران نوین بود که نخست‌وزیر (امیرعباس هویدا) در تأسیس و اداره آن نقش کلیدی داشت.

شکل‌گیری احزاب دولتی در ایران جلوه‌ای از کنترل‌گری شاه بر تحولات سیاست داخلی بود. در طی این دوران، آمریکا واکنش چندانی در برابر استبداد شاهنشاهی نشان نداد. علت اصلی این امر را باید نیازهای ژئوپلیتیکی آمریکا به شاه دانست. این امر زمینه را برای تداوم و توسعه جاه‌طلبی شاه ایجاد نمود (متقی، ۱۳۷۸: ۱۹۶). از سوی دیگر، شاه به این نتیجه رسیده بود که بدون همکاری با ایالات متحده و جلب حمایت آن کشور قادر به ادامه تثبیت ساختار سیاسی خود نیست و بر این نکته کاملاً واقف بود که نتوانسته است یارگیری مناسب را از بین گروه‌های اجتماعی ایران به انجام رساند. لذا عمده‌ترین اهرم برای بقای نظام سیاسی ایران را در اراده سیاسی آمریکا و میزان حمایت آن کشور از خود جستجو می‌کرد (متقی، ۱۳۷۸: ۱۹۷). به‌طور کلی از نظر گروه‌های سیاسی و اجتماعی در ایران، بیش از آنکه سیاست داخلی منجر به شکل‌گیری سیاست خارجی شود، شاهد تأثیرگذاری سیاست خارجی و الگوهای موردنظر آمریکا در شکل‌دهی به سیاست خارجی هستیم. به عبارت دیگر، در دوره پهلوی دوم، ایران جهت‌گیری سیاست خارجی خود را از وضعیت غیرمتعهد به شرایط غرب‌گرا تغییر داد. امام خمینی (ره) در سخنرانی تاریخی خود در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، عمده‌ترین انتقادات را متوجه سیاست خارجی شاه نمود. بسیاری از دیگر گروه‌های سیاسی ضد شاه نیز انحراف اصلی در ساختار سیاسی ایران را ناشی از گرایش آمریکامحور شاه می‌دانستند (متقی، ۱۳۷۸: ۱۹۰).

صدور قطعنامه ۱۸۱ مجمع عمومی سازمان ملل در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ مبنی بر تقسیم فلسطین به دو کشور یهودی‌نشین و عربی‌نشین، اعتراضات جوامع مذهبی را به دنبال داشت و آیت‌الله کاشانی این اعتراضات را رهبری می‌کرد. وی طی مصاحبه‌ای، بی‌اعتنایی و بی‌توجهی خود را نسبت به دولت و هیأت حاکمه صریحاً ابراز نمود و اقدام خود را امری جدا از دولت به‌شمار آورد. وی هدف خود را قیام می‌دانست، حتی اگر برخلاف خواسته دولت باشد (دهنوی، ۱۳۶۱: ۳۵) در این خصوص، آیت‌الله بروجردی نیز طی اعلامیه‌ای تأسف خود را اعلام نمود و در مجلس شورای ملی نیز اعتراضاتی علیه اسرائیل صورت گرفت (قاسمی، ۱۳۸۴: ۱۰۹).

مهم‌ترین عامل برقراری مناسبات بین ایران و اسرائیل، از یک سو ضرورت‌های امنیتی منطقه‌ای و مقابله با تهدیدات ناشی از نفوذ فزاینده شوروی در خاورمیانه و از سوی دیگر، خطر رادیکالیزم عرب بود. در واقع ایران و اسرائیل در این برهه با همکاری یک‌دیگر موازنه‌ای را در برابر دشمنان مشترک خود پدید آوردند. ترور کندی که شاه را وادار به دادن آزادی‌های بیشتر می‌نمود،

شدت گرفتن دشمنی بین جمال عبدالناصر و شاه و هم‌چنین بالا گرفتن اختلافات بین ایران و عراق بر سر اروندرود و هم‌عقیده بودن ایران و اسرائیل در نابودی رژیم بغداد، باعث نزدیکی هرچه بیشتر شاه و اسرائیل می‌گردید. اما همکاری با اسرائیل و حتی به رسمیت شناختن آن به صورت دوفاکتو، با بی‌اعتنایی به محیط ملی صورت گرفت و اعتراض شدید کشورهای مسلمان، همسایه و عرب و از جمله شیخ محمود شلتوت رئیس دانشگاه الازهر را برانگیخت.

رابطه ایران و اسرائیل و سیاست‌های ایران در قبال جنگ‌های اعراب و اسرائیل، می‌بایست ماهیت پوشیده و پنهان خویش را حفظ می‌کرد؛ به طوری که اعتراض جامعه مذهبی پدیدار نگردد. چرا که این امر می‌توانست پایه‌های نظام سیاسی کشور را زیر فشار نیروهای ملی و مذهبی متزلزل سازد. این نیروها یک‌بار بین سال‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ ش. نزدیک بود که حکومت شاه را سرنگون کنند و یک‌بار نیز در سال ۱۳۴۲ ش. نیرو و قدرت خود را به شاه نمایانده بودند. اما با این حال، با شکل‌گیری بحران‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ م، امام خمینی (ره) با صدور پیام‌هایی از مردم خواست دولت را تحت فشار قرار دهند تا در صف اعراب علیه اسرائیل قرار بگیرد.

در این دوره، روزنامه‌ها غالباً تحت فشار بودند تا مطلبی را در تباین با سیاست رسمی حاکمیت و در واقع، شخص شاه چاپ و منتشر نکنند. برای مثال، در قضیه جدایی بحرین از روزنامه‌ها خواسته شده بود که نسبت به کم‌اهمیت بودن بحرین، خصوصاً بی‌ارزش بودن اقتصادی آن قلم‌فرسایی کنند و تا می‌توانند آن را کم‌اهمیت یا بی‌اهمیت جلوه دهند (ندائی سدهی، ۱۳۹۴: ۷۵). در قضیه اعزام نیرو به عمان جهت برخورد با شورشیان ظفار نیز جراید به توجیه ضرورت جنگ با ظفار پرداخته و خطر شکل‌گیری ظفار را بسیار بیشتر از آنچه بود، منعکس می‌کردند. از جمله در خصوص به‌خطر افتادن امنیت خلیج فارس و در پی آن، کاهش درآمدهای نفتی ایران و احتمال حملات چریکی به تنگه هرمز عراق می‌کردند (چمنکار، ۱۳۹۳: ۳۴). شاه با وجود ثبات نسبی داخلی، حاضر نشد جنازه سربازان کشته‌شده در این جنگ را به خانواده‌هایشان تحویل دهد، چون می‌ترسید آشکار شدن ابعاد و زوایای جنگ و کشته‌شدن سربازان ایرانی در عمان، موجبات شورش عمومی را فراهم آورد.

تأثیرگذاری متغیر بین‌المللی

با پایان جنگ جهانی دوم، نظام دوقطبی بر جهان حاکم شد. نظام دوقطبی به دو دوره جنگ سرد (۱۹۴۵-۱۹۶۳ م.) و تنش‌زدایی (۱۹۷۹-۱۹۶۳ م.) تقسیم می‌شود. در موازنه دوقطبی، حضور یا نفوذ هر یک از دو ابرقدرت در قلمرو نفوذ دیگری شدیداً کنترل می‌شد. هر نوع حرکتی که باعث از

تعادل خارج شدن یکی از مهره‌های وابسته به دو قطب گردد، با عکس‌العمل شدید طرف دیگر مواجه می‌شد (کاملی، ۱۳۷۰: ۸۷). این نظام با شکل‌گیری جنگ سرد میان دو ابرقدرت شروع شد و با فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱م. پایان یافت. با روی کار آمدن جان اف. کندی در نوامبر ۱۹۶۰، تنش‌زدایی بین دو ابرقدرت جایگزین جنگ سرد شد و اراده مشترک در پیشگیری از هرگونه برخورد مسلحانه مستقیم و احترام به مناطق تحت نفوذ قدرت دیگر را در پی داشت.

میشل ژوبر وزیر خارجه وقت فرانسه در این زمان، اصطلاح «حاکمیت مشترک»^۱ را در مورد رابطه دو ابرقدرت در جهان به کار برد. در حقیقت، دو کشور، جهان را بین خود تقسیم کرده و با نقش رهبری که برای خودشان قائل شدند، فکر «حاکمیت مشترک» را تقویت نمودند. علی‌رغم این توافقات، همچنان رقابت اجتناب‌ناپذیر بین دو ابرقدرت ادامه یافت. در پشت این جو آرام، هریک از طرفین به دنبال تضعیف دیگری و گسترش حوزه نفوذ خود بودند (زینلی خیرآباد، ۱۳۹۰: ۳۳).

در پی قطع صدور نفت به اسرائیل و هم‌پیمانان غربی‌اش، شاه با نپیوستن به تحریم نفتی از این فرصت برای گسترش مناسبات با غرب و اسرائیل بهره برد که علاوه بر فشارهای داخلی، فشار اعراب را نیز در پی داشت. البته در مارس ۱۹۷۴ با پایان تحریم نفتی اعراب علیه اسرائیل و کاهش فشار اعراب، شاه توانست تا حدود زیادی خود را نزدیک به اعراب نشان دهد.

اعلام خروج نیروهای بریتانیا از خلیج فارس تا سال ۱۹۷۱م. به مفهوم پایان قراردادهای تحت‌الحمایگی بریتانیا با شیوخ خلیج فارس بود. اما برای بریتانیا و آمریکا، عدم نفوذ کمونیسم در خلیج فارس مهم‌ترین مسئله بود. کشورهای عرب خلیج فارس به شدت نگران بقاء و حفظ موجودیت خود بودند، اما نگرش ایران به این بحران به‌گونه‌ای دیگر بود؛ اولاً ایران به خروج بریتانیا به دید فرصت می‌نگریست و در پی این بود تا جایگزین بریتانیا در منطقه شده و نقش ژاندارم را ایفا کند و ثانیاً در مورد مالکیت بحرین، جزایر تنب کوچک و بزرگ و ابوموسی ادعای تاریخی دیرینه و حل‌نشده‌ای داشت.

با خروج انگلستان از منطقه، بحث استقلال شیخ‌نشین‌های منطقه خلیج فارس مطرح شد. این شیخ‌نشین‌ها از نهادهای سیاسی پیشرفته هم‌چون مجلس و نهادهای اجرایی توسعه‌یافته برخوردار نبودند و نظام آنها بر سنت‌های قبیله‌ای متکی بود. تصمیم‌گیری در زمینه سیاست خارجی به صورت فردی و حداکثر با مشورت خانواده شکل می‌گرفت. لذا نمی‌توان انتظار داشت که از دیپلماسی پویا و فعال برخوردار بوده و در ساختار نظام منطقه‌ای سهیم باشند.

^۱. Condominium

اولویت اول شاه پس از خروج انگلستان از خلیج فارس، نقش آفرینی بی‌رقیب ارتش ایران در حفاظت از منطقه و ممانعت از جایگزین شدن یک قدرت خارجی دیگر بود. اصرار شاه برای بازپس‌گیری جزایر استراتژیک تنب و ابوموسی و تساهل او در قبال بحرین، حکایت از آن دارد که او تلاش می‌کرد با کم‌ترین هزینه، نقش منطقه‌ای جدید خود را تثبیت کند (موسوی‌نیا، ۱۳۹۱: ۱۲۶).

حضور آمریکا در خاورمیانه از سال ۱۹۴۹م. شکل دیگری یافت. ایجاد کمربند امنیتی پیرامون شوروی یکی از عللی بود که موجب شد آمریکا در این سال به تشکیل نیروی خاورمیانه مبادرت کند که مقر آن پایگاه انگلیسی جفیر در بحرین بود. در دهه بعد، آمریکا از طریق پیمان سنتو از کشورهای منطقه حمایت نمود و حتی در سال ۱۹۵۹م. یک موافقت‌نامه دفاعی دوجانبه با ایران منعقد نمود. در اواخر دهه ۶۰ میلادی به‌علت بدنامی و عدم موفقیت آمریکا در سرکوب مبارزین ویتنامی، این کشور ناگزیر به تغییر استراتژی شد. در سال ۱۹۶۹م. دکترین نیکسون ارائه شد و در این بین، کمک نظامی شوروی به سوریه، عراق و هندوستان، شاه ایران را در دلهره گرفتار شدن در حلقه دشمنان منطقه‌ای افکند و سبب شد در هم‌پیمانی با غرب و علی‌الخصوص آمریکا مصمم‌تر شود (واعظ، ۱۳۸۸: ۲۷).

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، شاه اصول سیاست خارجی خود را بر اساس همکاری با بلوک غرب و به‌ویژه آمریکا طرح‌ریزی نمود. سیاست «ناسیونالیسم مثبت» جایگزین سیاست «موازنه منفی» زمان مصدق شد که مبتنی بر سه اصل اساسی بود: ۱. تأمین صلح و ثبات بین‌المللی ۲. مشارکت همه‌جانبه در برنامه‌های تأمین امنیت جمعی در زمینه‌های مختلف اجتماعی و اقتصادی ۳. تحکیم سازمان دفاعی ایران و احترام به پیمان‌های امنیت جمعی و حفظ تمامیت ارضی ایران (ازغندی، ۱۳۷۹: ۴۰۴). سیاست‌های آمریکا همواره به‌عنوان یک متغیر مستقل بر سیاست خارجی ایران تأثیر داشت. اقدامات نظامی، برنامه‌های اقتصادی، سیاست خارجی و حتی انتخاب نخست‌وزیر در ایران ناشی از سیاست‌های آمریکا بود. «بعدها شاه در پاسخ به سردبیر مجله نیوزویک که از وی سؤال کرد که آیا صحت دارد که پرزیدنت کندی در سال ۱۹۶۱م. پرداخت ۳۵ میلیون دلار را منوط به انتصاب دکتر امینی به نخست‌وزیری کرده است، اظهار داشت: البته این یک مسئله کهنه است؛ اما حقیقت دارد» (میلانی، ۱۳۹۳: ۸۲). این در حالی بود که در سیاست گفتاری محمدرضاشاه، اصل بر تعادل میان دنیای غرب، شوروی، کشورهای اروپای شرقی و چین بود؛ اما در عمل، همه راه‌ها به غرب و آمریکا ختم می‌شد. در این مسیر، دیگر کشورهای غربی نیز بر ابعاد غرب‌گرایی شاه دامن می‌زدند، زیرا به‌زعم آنان «شاه در

منطقه‌ای که برای غرب دارای منافع اقتصادی و استراتژیک حیاتی بود، یک هم‌پیمان باارزش، اما خودکامه به‌شمار می‌رفت. در عمل نیز دولت ایران در صدر بیست کشور دنیا با درجه وابستگی شدید به آمریکا قرار داشت» (واعظ، ۱۳۸۸: ۲۵-۱۳).

در رابطه با پر کردن خلأ ناشی از خروج انگلیس از منطقه، مذاکرات سه‌جانبه محرمانه‌ای مابین ایران، انگلیس و آمریکا صورت گرفت که بر اساس آن، بنا شد شاه با اعلام استقلال بحرین موافقت کند و در ازای آن جزایر سه‌گانه که از اهمیت استراتژیک فوق‌العاده‌ای برخوردار بودند، مسترد شود. این راه‌حلی بود که نیکسون آن را برای اجرای دکترین خود (قدرت دادن به دوستان آمریکا برای دفاع از خویش) بسیار مناسب می‌دانست و معتقد بود که ایران خواهد توانست شیخ‌نشین‌های جنوب خلیج فارس را مطابق میل آمریکا حفاظت کرده و امنیت مورد نظر ایالات متحده را به‌وجود آورد (هویدا، ۱۳۷۱: ۷۳). دخالت نظامی ایران در ظفار، کمک‌های نظامی به اردن در جریان سرکوب فلسطینیان و کمک‌های تسلیحاتی و مالی به رژیم‌های منطقه در سال‌های بعد نیز نمونه‌هایی از عملکرد ایران در چارچوب مسئولیت جدید بودند.

سیاست آمریکا بر اساس نظریه نیکسون، بومی کردن جنگ در هر منطقه بود و به‌وسیله نیروهای دست‌نشانده در جنگ‌ها مشارکت می‌کرد. اسرائیل، خود موجب بحران بود و نمی‌توانست در حل بحران‌ها سودمند واقع شود. لذا ایران به جهت مساحت، موقعیت و شرایط اقتصادی مناسب، جانشینی خوب برای اسرائیل به حساب می‌آمد. از جانب دیگر، منافع آمریکا هم‌سو با شاه بود. البته ژاندارمی ایران به نفع اسرائیل هم بود، چرا که اعراب مجبور می‌شدند بخشی از نیروهای خود را در برابر آن بسیج کنند (ذاکراصفهانی، ۱۳۸۵: ۱۸۵)؛ یعنی شاه به‌عنوان اهرمی برای نیل به مقاصد آمریکا عمل می‌کرد. وی در بازدید از نیروهای ارتش ایران در ظفار در سال ۱۳۵۶ش. علاقه خود را این‌گونه بیان کرد: «ایران در صورت تقاضای کمک از طرف کشورهای آزاد خلیج فارس، از امنیت هر کشوری در این منطقه دفاع می‌کند ... من به ابرقدرت‌های آمریکا و شوروی فهماندم که امنیت این بخش از جهان را تأمین خواهم کرد و همه کشتی‌های بازرگانی [می‌توانند] به آزادی در خلیج فارس رفت‌وآمد کنند» (چمنکار، ۱۳۹۳: ۳۱). البته علاوه بر آمریکا، انگلیسی‌ها هم از دولت پهلوی درخواست می‌کردند که در قضیه ظفار ورود کند؛ حسین فردوست در خاطرات خود می‌نویسد که سلطان قابوس به درخواست انگلیسی‌ها، رسماً از شاه دعوت به یاری کرده بود (فردوست، ۱۳۷۰: ۵۶۰/۲).

بعد از جنگ جهانی دوم، شوروی نیز با ایده کمک به کشورهای جهان سوم و شعارهای ضدامپریالیستی توانست در کشورهای منطقه نفوذ نماید. این نفوذ به‌خصوص بعد از اعلام نظر

دولت کارگری انگلیس در ۱۹۶۸م. مبنی بر خروج از شرق سوئز تقویت شد. اما حضور و نفوذ آن در مقایسه با فعالیت قطب رقیب (ایالات متحده) کم‌رنگ‌تر بود و علت آن هم ساختارهای فرهنگی، ایدئولوژیکی و اجتماعی منطقه بود که پذیرش کامل مارکسیسم را غیرمحمتمل ساخته بود. آمریکا برای حفظ برتری خود و هم‌چنین برای مقابله با توسعه‌طلبی شوروی به ایجاد پیمان‌های دفاعی منطقه‌ای علی‌الخصوص در خاورمیانه مبادرت نمود که پیمان‌های ناتو، سیتو و بغداد از آن جمله بودند. همراهی و هم‌پیمانی ایران با بلوک غرب، با پیوستن به پیمان بغداد آغاز شد و اولین نشانه همبستگی میان ایران و آمریکا را باید در این پیمان جستجو کرد (ازغندی، ۱۳۸۳: ۲۷۰). روابط بین ایران و آمریکا به‌ویژه بعد از ورود ایران به پیمان بغداد گسترش چشمگیری یافت. ایران به خریدار بزرگ تسلیحات آمریکایی تبدیل شد و آیزنهاور در سال ۱۳۳۸ش. با سفر به ایران بر نقش مهم ایران در منطقه تأکید کرد (میلانی، ۱۳۹۳: ۸۴).

پس از کودتای ۱۹۵۸م. عبدالکریم قاسم در عراق و خروج این کشور از پیمان بغداد، مابقی اعضاء از احتمال وقوع چنین کودتایی در کشورهای دیگر، وحشت‌زده شدند. آنها آمریکا را تحت فشار قرار دادند و سرانجام پیمان‌های دفاعی جداگانه مابین آمریکا و سه کشور منعقد گردید. انعقاد این پیمان‌ها خشم شوروی را برانگیخت، «به‌طوری که خروشچف در یک سخنرانی گفت شاه ایران از کی می‌ترسد؟ از ما یا از ملت خودش؟ ما کاری به او نداریم، چون او همانند یک سیب گندیده است که با یک تلنگر به زمین خواهد افتاد» (هوشنگ‌مه‌دوی، ۱۳۸۰: ۳۲۸).

ایران نیز در روابط خود با ابرقدرت‌ها به دنبال نوعی توازن بود و هدفش هم عبارت بود از اینکه عکس‌العمل طرفین را برنیانگیزد. از سوی دیگر شوروی، ایران متحد آمریکا، ژاندارم منطقه خلیج فارس و دشمن کمونیسم را از کلیه محاسباتش حذف کرد تا ایران را به اتخاذ سیاست تحکیم روابط با شرق وادار سازد و در راستای همین سیاست با جاه‌طلبی‌های ایران در خلیج فارس مخالفت نمی‌ورزید. لذا در این برهه، سیاست شوروی در قبال ایران و خلیج فارس همان خواسته ایران بود که در راستای ژاندارمی منطقه تلاش می‌نمود (کارودانکوس، ۱۳۶۷: ۱۱). نتیجه تنش‌زدایی بین دو ابرقدرت در عرصه بین‌الملل این بود که ایران نیز درصدد برآمد تا از بار تبلیغات علیه شوروی بکاهد. ایران شرط شوروی مبنی بر عدم واگذاری پایگاه موشکی به کشورهای دیگر را پذیرفت و آمریکا هم با آن مخالفتی نکرد. بدین ترتیب روابط ایران و شوروی به‌طور چشمگیری بهبود یافت. روابط اقتصادی و صنعتی بین دو کشور برقرار شد و حتی برژنف هم به ایران سفر کرد.

نتیجه‌گیری

به اعتقاد روزنا، پنج عامل فردی، نقشی، دولتی، اجتماعی و بین‌المللی در شکل‌دهی به سیاست خارجی کشورها با اولویت‌های مختلف تأثیرگذارند. در کشورهای توسعه‌نیافته، شاخص‌های فکری و ویژگی‌های فردی تصمیم‌گیرندگان بیش از سایر متغیرها در شکل‌گیری سیاست خارجی مؤثر است. لذا در این پژوهش برای یافتن این مهم، به بررسی تصمیم‌گیرندگان دوره پهلوی دوم در عرصه سیاست خارجی پرداخته شد و وزن، اهمیت و تأثیر هرکدام در شکل‌دهی به تصمیمات این عرصه مورد بررسی قرار گرفت. در بین عوامل پنج‌گانه مورد نظر روزنا، به‌خصوص بعد از سال ۱۳۳۲م. شاه در اخذ تصمیمات، عموماً خود را بی‌نیاز از مشورت می‌دید و هیچ‌کس جز خودش را لایق تصمیم‌گیری در حوزه‌های دفاعی، نفت و سیاست خارجی نمی‌دانست. همه چیز باید به تأیید شاه می‌رسید و به تدریج مرکز قدرت از هیأت دولت به شاه منتقل شد. این برهه، مصادف با دوران جنگ سرد بود، لذا سد نفوذ شوروی در خلیج فارس به اولویت اول غرب در منطقه تبدیل شد. در عمل، شاه که پایه‌های سیاست خارجی خود را بر مبنای همراهی با آمریکا بنا نهاده بود، سیاست «ناسیونالیسم مثبت» را جایگزین «موازنه منفی» نمود. اعطای قبای ژاندارمی خلیج فارس توسط غرب به ایران، ماحصل ایده سد نفوذ ترومن و مورد انتظار و البته خوشایند شاه بود. در مقابل، شاه نیز نه تنها سیاست داخلی بلکه سیاست خارجی را بیش از پیش به منافع غرب گره زده بود، لذا عامل بین‌الملل به دومین مؤلفه تأثیرگذار در تعیین سیاست خارجی تبدیل شد. در دوره پهلوی دوم، نقش توسط فرد محدود شده بود؛ به این معنی که افراد قبل از اینکه در چهارچوب ایدئولوژی و خط‌مشی سازمان عمل کنند، خود را به شخص شاه پاسخگو می‌دانستند. این عامل، ابتکار عمل و قدرت تصمیم‌گیری را از مجلس، دربار و کابینه نیز به‌طور کامل سلب نموده بود. پس از کودتای ۱۳۳۲ش. مدرنیزاسیون در حوزه اقتصادی و همچنین اصلاحات در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی آغاز شد. سازمان‌های امنیتی متعددی پدید آمده و احزاب دولتی شکل گرفتند. روزنامه‌ها کنترل شده و اجازه نداشتند مطلبی در تباین با سیاست رسمی دولت منتشر کنند. از سوی دیگر، بسیاری از اقدامات شاه از جمله روابط با اسرائیل و حضور منطقه‌ای ایران در صورت انتشار، مخالفت جامعه مذهبی را آشکارتر می‌ساخت. لذا با بررسی هر چه بیشتر متغیرهای پنج‌گانه روزنا و مصداق‌های آن در دوره پهلوی دوم، می‌توان گفت عامل فرد از بیشترین تأثیر در تصمیم‌گیری سیاست خارجی این دوره برخوردار بوده که این مورد خود وابسته به عامل مهم دیگر یعنی متغیر بین‌المللی بود، چرا که اقدامات فرد در این دوره نمی‌توانست مغایر با اهداف غرب و به‌ویژه آمریکا باشد.

منابع و مأخذ

فارسی:

- ازغندی، علیرضا، ۱۳۷۴، "بازیگران رسمی قدرت سیاسی ایران (عصر پهلوی)"، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، ش ۷، صص ۹۹۵-۹۵۹.
- ، ۱۳۷۶، *روابط خارجی ایران؛ دولت دست‌نشانده ۱۳۵۷-۱۳۳۰*، تهران: قومس.
- ، ۱۳۸۳، *روابط خارجی ایران*، تهران: قومس.
- بهرز، مازیار، ۱۳۸۱، *شورشیان آرمان‌خواه: ناکامی چپ در ایران*، ترجمه: مهدی پرتوی، تهران: ققنوس.
- پارسونز، آنتونی، ۱۳۶۳، *غرور و سقوط*، ترجمه: منوچهر راستین، تهران: هفته.
- پهلوی، محمدرضا، ۱۳۴۰، *مأموریت برای وطنم*، تهران: [بی‌نا].
- چمنکار، محمدجعفر، ۱۳۹۳، "زمینه‌های مداخله نظامی دولت پهلوی دوم در بحران ظفار"، *فصلنامه تاریخ اسلام و ایران*، ش ۱۳، صص ۴۷-۲۳.
- حسینی قره‌تپه، مهرداد، ۱۳۹۵، "بررسی نقش ساختار نظام دوقطبی و جنگ سرد بر آرایش نیروهای سیاسی در ایران (۵۷-۱۳۲۰)"، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد، دانشگاه تبریز.
- خسروی، ابوذر، ۱۳۸۴، "جایگاه بحرین و جزایر سه‌گانه در سیاست خارجی ایران دوران پهلوی دوم"، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد، دانشگاه شهید بهشتی.
- ذاکرافهانی، علیرضا، ۱۳۸۵، "ایران و بازیگران جنگ ظفار"، *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*، ش ۲۸، صص ۱۹۷-۱۸۱.
- زینلی خیرآباد، فاطمه، ۱۳۹۰، "سیاست خارجی ایران نسبت به شوروی از کودتای ۲۸ مرداد تا سقوط سلطنت"، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد، دانشگاه خوارزمی.
- علم، اسداله، ۱۳۷۱، *گفتگوهای من با شاه*، تهران: طرح نو.
- علی‌اکبری‌بایگی، علی‌اکبر، ۱۳۸۴، "اوامر ملوکانه"، *ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر*، ش ۳۱ و ۳۲، صص ۶۷-۷۸.
- فردوست، حسین، ۱۳۷۰، *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، تهران: اطلاعات.
- قاسمی، عباس، ۱۳۸۴، "بحران کانال سوئز و سیاست ایران در قبال آن"، *مجله تاریخ معاصر ایران*، ش ۳۶، صص ۱۱۲-۱۰۱.
- کارو دانکوس، هلن، ۱۳۶۷، *نه جنگ نه صلح*، ترجمه: عبدالرضا هوشنگ‌مهدوی، تهران: نو.
- کاظمی، علی‌اصغر، ۱۳۷۰، *زنجیره تنازعی در سیاست و روابط بین‌الملل*، تهران: قومس.
- متقی، ابراهیم، ۱۳۷۸، "جهت‌گیری سیاست خارجی ایران و نقش ملی ایران از کودتا تا انقلاب اسلامی"، *فصلنامه مفید*، شماره ۱۹، صص ۲۰۶-۱۷۷.
- منتظری، حمیدرضا، ۱۳۹۳، "بررسی روابط ایران و اتحاد جماهیر شوروی در دوره پهلوی دوم"، *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*، ش ۵۸-۵۹، صص ۲۰۵-۱۷۱.

موسوی نیا، سیدرضا، ۱۳۹۱، *الگوهای تصمیم‌گیری در سیاست خارجی ایران؛ بررسی مقایسه‌ای دوران پهلوی دوم و جمهوری اسلامی*، پایان‌نامه دکتری، دانشگاه علامه طباطبائی.

موسوی، سید حمید، ۱۴۰۰، "بررسی نقش متغیرهای دخیل در تصمیم‌گیری سیاست خارجی پهلوی دوم از ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ بر اساس مدل جیمز روزنا"، *فصلنامه پژوهش‌های سیاسی و بین‌المللی*، ش ۴۸، صص ۳۲۷-۳۵۰.

میثمی، لطف‌الله، ۱۳۸۸، "جایی برای دیکتاتور نبود"، *دوماهنامه چشم‌انداز ایران*، شم ۸۸ و فروردین ۸۹، صص ۲۱-۲۲.

میرفندرسکی، احمد، ۱۳۸۲، *در همسایگی خرس؛ دیپلماسی و سیاست خارجی ایران*، تهران: علم.

میلانی، جمیل، ۱۳۹۳، "چرخش در سیاست خارجی ایران در دهه بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲"، *فصلنامه سیاست*، ش ۴، صص ۷۷-۸۶.

میلانی، عباس، ۱۳۸۰، *معمای هویدا*، تهران: اختران.

نادری‌باب‌اناری، مهدی، ۱۳۸۸، "پارادوکس احزاب سیاسی در دوران پهلوی دوم"، *فصلنامه ره‌آورد سیاسی*، ش ۲۴ و ۲۵، صص ۲۷-۴۶.

ندائی‌سدهی، علی‌اکبر، ۱۳۹۴، "بررسی عوامل جدایی بحرین از ایران، آثار و پیامدها"، *پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد*، دانشگاه پیام‌نور قزوین.

واعظ، نفیسه، ۱۳۸۸، "تأثیر متغیر شخصیت در فرآیند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی ایران در واپسین دهه حکومت پهلوی دوم"، *پژوهشنامه انجمن ایرانی تاریخ*، ش ۲، صص ۳-۴۱.

هوشنگ‌مهدوی، عبدالرضا، ۱۳۸۰، "ارزیابی سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی دوم"، *مجله علوم سیاسی*، سال چهاردهم، ش ۱۶، صص ۷-۳۰.

لاتین:

- Rosenau, James, 1971, *The Scientific Study of Foreign Policy*, New York, Free press.
- , 1971, "Tracing the Outline of a Field in the Scientific of Foreign Policy", New York, the Frec Press.
- Rosenau, J. N. 1996, "Powerful Tendencies, Startling Discrepancies and Elusive Dynamic, The Challenge of Studying World Politics in a Turbulent Era", *Australian Journal of International Affairs*, 50 (1), 23-30.
- Maos, Zeev & Bruce Russett, 1993, *Normative and Structural Causes of Democratic Peace*, American political science Review, Vol. 87, 624-638.